

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات علوم قرآن و حدیث

سال ۹، شماره ۲، ۱۳۹۱، پیاپی ۱۸

تحلیلی قرآنی و تاریخی بر دخترکشی در دوره جاهلیت

مهدی مهریزی^۱

مریم مشهدی علی پور^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۶/۱۴

تاریخ تصویب: ۹۰/۱/۲۰

چکیده

از جمله مباحث مرتبط با حوزه زنان در دوره جاهلیت، مسئله دخترکشی و جایگاه دختران در این جامعه است که در این پژوهش، بدان پرداخته و کوشیده ایم تا مسائل دختران را در دوره جاهلیت، براساس آیات قرآن و همچنین متون تاریخی تحلیل کنیم. در این مقاله، نخست، آیات قرآن را در سه حوزه بدین شرح بررسی کرده ایم: نفرت از دختران؛ فرزندکشی و دخترکشی؛ انگیزه های فرزندکشی؛ سپس از منظر تاریخی و در چهار محور ذیل، این مسئله را بررسی کرده ایم: تاریخچه و محدوده مکانی دخترکشی؛ مبارزه با دخترکشی؛ عمومی یا خاص بودن نگاه پست به دختران. در مجموع، بر پایه بررسی های انجام شده می توان گفت که نگاه پست به

۱. استادیار دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات

۲. دانشجوی دکترای دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات alipor122@yahoo.com

دختران و نفرت از آنها را نباید به همه مردم دوران جاهلی تعمیم داد؛ زیرا از سویی، در تاریخ جاهلیت، نمونه‌هایی از رفتار نیک پدران با دخترانشان نیز دیده می‌شود؛ از سوی دیگر، ریشه اصلی دخترکشی را در فرزندکشی اعراب می‌توان یافت؛ بدین شرح که آنها از زمان‌های دور، انسان‌ها را برای خدایانشان قربانی می‌کردند و بعدها، به علت‌های متفاوت، کشتن دختران در میان آنها افزایش یافت.

واژه‌های کلیدی: فرزندکشی، دخترکشی، جاهلیت، قرآن.

۱. مقدمه

از جمله مباحث مرتبط با حوزه زنان در دوره جاهلیت، مسئله دخترکشی و جایگاه دختران در این جامعه است. به طور کلی، هرگاه از جایگاه زنان عرب پیش از اسلام سخن گفته می‌شود، چیزی جز پست و بی‌ارزش بودن آنها در آن جامعه به ذهن نمی‌رسد و بهترین شاهد برای این مطلب، مسئله زنده‌به‌گور کردن دختران است. تعبیر پست‌دانستن دختران، این پرسش‌ها را در ذهن برمی‌انگیزد: آیا معقول است که بپذیریم دخترکشی در دوره جاهلیت، شایع بوده است؛ در این صورت، چرا نسل دختران کم نشده است؛ اگر اعراب جاهلی فقط به سبب پست بودن دختران، آنها را می‌کشتند، پس چرا طبق آنچه از آیات قرآن برمی‌آید، برخی اعراب نیز پسرانشان را می‌کشتند؛ چگونه می‌توان پذیرفت که قیس بن عاصم - که اسلام را درک کرده بود - پایه‌گذار این سنت بوده باشد؛ آیا در فاصله چند سال از این عمل وی تا ظهور اسلام، دخترکشی این چنین شیوع یافت؛ آیا در تاریخ جاهلیت، هیچ نمونه‌ای از رفتار شایسته پدران و خانواده‌ها با دخترانشان و اظهار عشق به آنها وجود ندارد.

در این مقاله، ضمن ذکر آنچه در قرآن، درباره جایگاه دختران و مسئله دخترکشی آمده است و نیز بیان مباحث تاریخی مرتبط با این موضوع کوشیده‌ایم تا به این پرسش پاسخ دهیم که مسئله

دخترکشی و جایگاه پست دختران در دوره جاهلیت، تا چه میزان واقعیت داشته است.

۲. تحلیل مسئله دخترکشی

۲-۱. تحلیل قرآنی مسئله دخترکشی

در آیاتی متعدد از قرآن کریم، نفرت مردم عصر جاهلی از دختران بیان شده و در برخی آیات نیز درباره علت‌ها و انگیزه‌های فرزندکشی سخن گفته شده است. در این بخش، بحث قرآنی را ذیل دو عنوان بدین شرح، پی می‌گیریم: نخست، تحلیل مسئله نفرت از دختران و به طور کلی فرزندان، و کشتن آنها؛ دوم، بررسی انگیزه‌های اعراب از فرزندکشی.

۲-۱-۱. نفرت از دختران و دخترکشی

در این بخش، آیات قرآن را ذیل سه موضوع بدین شرح، بررسی می‌کنیم:

الف) نفرت از دختران: از جمله آیات مرتبط با این موضوع می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

- «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ» (قرآن، نحل: ۱۶/۶۲)؛ یعنی: و برای خداوند، چیزی را که خودشان

هم خوش ندارند (دختر)، قائل می‌شوند.

- «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا

عَظِيمًا» (قرآن، اسراء: ۴۰)؛ یعنی: آیا پروردگارت شما را به داشتن پسران، برگزیده و خود از میان

فرشتگان، دخترانی برای خود پذیرفته است؟ شما سخنی بس بزرگ [و ناروا] می‌گویید.

- «فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ* أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ* أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ

لَيَقُولُونَ* وَ لَدَّ اللَّهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ* أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ* مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ*» (قرآن، صافات:

۱۴۹ تا ۱۵۴)؛ یعنی: از آنان بپرس که آیا پروردگار تو را دختران است و خود ایشان را پسران

یا آنکه ما فرشتگان را مادینه آفریده‌ایم و ایشان شاهد بوده‌اند. هان! ایشان از سر تهمتشان می‌گویند

خداوند فرزندی پدید آورده است، و ایشان دروغ‌گو هستند. آیا [خداوند] دختران را بر پسران

ترجیح داده است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟

در این آیات، خداوند متعال، دیدگاه برخی مشرکان را مبنی بر دختر بودن ملائکه رد کرده

است. در تفسیر این آیات آمده است که قریش ملائکه را دختران خدا می دانستند (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۳ / ۶۱ و ۴ / ۴۳۹)؛ زیرا از دخترداری کراهت داشتند و دختران را موجوداتی پست می شمردند (فضل بن حسن بن طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۱۴ / ۱۳۹؛ طباطبایی، ۱۳۷۰ش: ۱۳ / ۴۰۸). در تفسیر ابن کثیر نیز آمده است که مشرکان گمان می کردند ملائکه دختران خدا هستند؛ بنابراین، آن‌ها را مؤنث فرض می کردند؛ سپس ادعا کردند آن‌ها دختران خدا هستند و پس از آن نیز آن‌ها را می پرستیدند. مشرکان در همه این حالت‌ها خطا کردند و خداوند متعال نیز این افکار آن‌ها را رد کرده است (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۵ / ۷۱).

از جمله مصداق‌های پستی دختران نزد اعراب، این موارد درخوز ذکرند:

- به یک اعرابی گفته شد: فرزندان چیست؟ گفت: کم و پست است. گفته شد: منظورت چیست؟ جواب داد: من فقط یک بچه دارم و چیزی هم پست‌تر از دختر نیست (حوفی، بی تا: ۲۸۹).

- ابو حمزه ضبی وقتی دخترش به دنیا آمد، از خانه‌اش بیرون رفت و در خانه همسایه‌ها زندگی می کرد؛ تا اینکه روزی از جلوی خانه‌اش می گذشت و غزل‌سرای زنی را شنید که درباره فراق او، به دخترش می گفت:

ما لأبی حمزة لایأتینا	یظل فی البیت الذی یلینا
غضبان ألا نلد البنینا	تالله ما ذلک فی ایدینا
و أنما نأخذ ما أعطینا	و نحن کالارض لزارعینا

ننبت ما قد زرعه فینا (جاحظ، ۱۹۸۷م: ۱ / ۱۸۶)

یعنی:

چه شده است که ابو حمزه نزد ما نمی آید؛ در حالی که در خانه مجاور ما زندگی می کند؟ او خشمگین است که چرا ما دختر می زاییم. به خدا سوگند این در دست ما نیست. ما تنها آنچه را می دهند، برمی گیریم. ما چون زمینی برای کشت کاران خود هستیم. آنچه در ما کاشته اند می رویانیم.

ابوحزمه پس از شنیدن این اشعار، نزد خانواده‌اش برگشت.

- در بعضی قبیله‌ها، هنگام تولد دختر، دوستان و آشنایان برای کم کردن بار غم خانواده، به پدر آن نوزاد می‌گفتند: «هنیئاً لک النافجه^۱». منظور از «نافجه»، شتری است که هنگام بردن عروس به خانه شوهر، برای او فرستاده می‌شد تا بر آن سوار شود. این شتر، هدیه‌ای بود که از طرف داماد، به عروس داده می‌شد و عروس هم موظف بود آن را به پدر و کسانش بدهد تا به شتران پدرش افزوده شود (نوری، بی تا: ۳۷).

ب) دخترکشی:

برخی آیات قرآن، این گونه ظلم را بیان کرده و انسان‌ها را از چنین اعمال غیربشری بازداشتند است؛ مانند:

- «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ*» (قرآن، نحل: ۵۸ و ۵۹)؛ یعنی: و چون یکی از ایشان را از دختر [زادن همسرش] خبر دهند، چهره‌اش [از خشم و تأسف] سیاه شود و تأسف خود را فروخورد. از ناگواری خبری که به او داده‌اند، از قوم خود پنهان شود [و با خود بیندیشد] آیا او را به خواری و زاری نگه دارد یا [زنده] به خاک بسپارد. هان! چه بد است برداشت و برخورد آنان!

- «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ*» (قرآن، تکویر: ۸ و ۹)؛ یعنی: و آن گاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به کدامین گناه، [به ناحق] کشته شده است.

از ابن عباس نقل شده است که در دوران جاهلیت، مرسوم بود که وقتی زمان زایمان نزدیک می‌شد، چاله‌ای می‌کنند و زن بالای آن می‌نشست؛ وقتی می‌فهمیدند فرزندشان دختر است، او را در آن چاله می‌انداختند و رویش خاک می‌ریختند، و اگر پسر بود، او را نگه می‌داشتند؛ چنان که شاعر می‌گوید:

سمیتها اذا ولدت تموت و القبر صهر ضامن زمیت

۱. «نافجه» به بیگانه بی سودزبان گفته می‌شد.

یعنی: آن دختر را وقتی به دنیا آمد، «تموت» (می میری تو) نام گذاشتم و قبر، شوهر ضامن و باوقاریست (فضل بن حسن بن طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۲۶ / ۳۲۹).

گاه نیز در برخی قبیله‌ها، شدت نفرت، فقر، غیرت و انگیزه‌های دینی، به دخترکشی منجر می‌شد؛ به طوری که بعضی افراد، بابتی‌رحمی تمام، دختران خود را می‌کشتند یا زنده به گور می‌کردند، آن‌ها را از کوه پرتاب می‌کردند و گاه نیز غرقشان می‌کردند یا سرشان را می‌بریدند (شکری آلوسی، بی‌تا: ۳ / ۴۳ تا ۵۲؛ جواد علی، ۱۴۱۳ق: ۵ / ۸۹).

ج) کشتن دختران یا به طور کلی فرزندان:

در آیاتی از قرآن، مردمان جاهلی از کشتن فرزندان منع شده‌اند؛ مانند:

- «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ» (قرآن، اسراء: ۳۱)؛ یعنی: فرزندانان را

از ترس فقر مکشید! ما مییم که هم ایشان و هم شما را روزی می‌دهیم.

- «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (قرآن، انعام: ۱۵۱)؛ یعنی: فرزندانان را

از [ترس] فقر نکشید! ما هم شما و هم ایشان را روزی می‌دهیم.

- «وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادَهُمْ شُرَكَائِهِمْ لِيَرُدُّوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ

اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتُرُونَ*... قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (قرآن، انعام: ۱۳۷ و

۱۴۰)؛ یعنی: و این‌گونه بتانشان در نظر بسیاری از آنان، قتل فرزندانان را آراسته جلوه دادند تا

سرانجام، آنان را نابود کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند. و اگر خداوند [به قضای حتمی]

می‌خواست، چنین نمی‌کردند؛ پس ایشان را با افتراپی که می‌بندند، واگذار... به راستی کسانی که

فرزندانان را از روی کم‌خردی و نادانی می‌کشتند، زیان‌کار شدند....

برخی مفسران معتقدند در این آیات، منظور از فرزندکشی، همان دخترکشی است که خداوند

متعال در آیات دیگر نیز از آن سخن گفته است (فضل بن حسن بن طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۱۲ / ۱۳۱)؛

زمخشری، ۱۴۱۵ق: ۲ / ۷۲)؛ در حالی که این آیات، با آیات دخترکشی تفاوت دارند و مسئله

فرزندکشی را اعم از دختر و پسر بیان می‌کنند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش: ۱۰ / ۲۹۶). علامه

طباطبایی در تفسیر المیزان فرموده است:

مسئله دخترکشی، یک عنوان مستقل است که آیات مستقل دیگری مخصوص نهی از حرمت

آن است؛ مانند آیات: «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟» (قرآن، تکویر، ۸۱: ۸ و ۹)؛ «وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» یتواری مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؟» (قرآن، نحل: ۵۸ و ۵۹).

و اما آیه مورد بحث و امثال آن، به طور کلی، از کشتن اولاد از ترس فقر و نداری نهی می کند و داعی ای نداریم که اولاد را حمل بر خصوص دختران کنیم؛ باینکه اعم از دختر و پسر است و نیز هیچ موجبی نیست که جمله «ایمسکه علی هون» را حمل بر ترس از فقر و فاقه کنیم؛ باینکه می دانیم «هون» با «فقر» در معنا متغیرند؛ پس حق مطلب، همین است که بگوییم از آیه مورد بحث، کشف می شود که عرب غیر از مسئله دخترکشی، یک سنت دیگری داشته که به خیال خود، با آن، هون و خواری خود را حفظ می کردند و آن، این بوده است که از ترس خواری و فقر، فرزند خود را چه دختر و چه پسر می کشتند (طباطبایی، ۱۳۷۰ ش: ۱۲/ ۱۱۷).

نمونه دیگر از قتل فرزندان، آن است که در زمان پیامبر (ص)، زنی به نام کبیره دختر سفیان خزاعیه نزد آن حضرت آمد و اقرار کرد که در دوران جاهلیت، چهار پسرش را به سبب فقر کشته است (ابن اثیر، ۱۹۷۰ م: ۷/ ۲۵۰).

در مجموع، قتل فرزندان پسر از سوی اعراب، خیلی کمتر از قتل دختران اتفاق می افتاد و بیشتر، با انگیزه دینی انجام می شد؛ چنان که عبدالمطلب نذر کرده بود یکی از پسرانش را بکشد (حلبی، ۱۳۸۲ ق: ۱/ ۲۹) و ذیح اسماعیل (ع) به دست ابراهیم (ع) نیز دلیل دینی داشت.

۲-۱-۲. بیان علت های فرزندکشی

به طور کلی و براساس آیات قرآن، سه عامل متفاوت دینی، اجتماعی و اقتصادی، انگیزه های اصلی فرزندکشی هستند که در این بخش، به تفصیل، بدانها می پردازیم.

الف) دختران، مخلوقان شیاطین:

عبدالواحد وافی معتقد است دخترکشی عرب ها به یک عقیده دینی قدیمی بدین شرح برمی گردد که دختران، افرادی زشت و پلید، از آفریده های شیطان بودند؛ یعنی خدایی غیر از

خدای اعراب، آن‌ها را خلق کرده بود و اعراب با کشتن دختران، از شر آن‌ها نجات می‌یافتند. وافی در تأیید این مطلب، آیات زیر را نقل کرده است:

«وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ» * وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ * وَ اِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالْاُنْتَى، ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيْمٍ * (قرآن، نحل: ۵۶ تا ۵۸)؛ یعنی: و این مشرکان برای بتان، از روی جهل، نصیبی از رزقی که ما به آن‌ها دادیم، قرار می‌دهند. سوگند به خدای یکتا که البته از آن‌ها از این دروغ و عقاید باطل، بازخواست خواهد شد. و این مشرکان، فرشتگان را با آنکه خدا منزله از فرزند است، دختران خدا دانسته و حال آنکه بر خود، پسران را آرزو می‌کنند. و چون یکی از آن‌ها را به فرزند دختری مزده آید، از شدت غم و حسرت، رخسارش سیاه و سخت دل‌تنگ می‌شود.

شایان ذکر است که این عقیده فقط درباره کشتن دختران، رایج بود؛ نه پسران (وافی،

بی‌تا: ۱۴۱).

ب) تقدیم فرزندان برای آلهه:

در بسیاری از قبیله‌ها، پدران بر خود واجب می‌دانستند که در وضعیتی خاص، فرزندانشان را برای آلهه، قربانی کنند در قرآن، در نهی از این کار آمده است: «وَ كَذَلِكَ زَيْنَ لَكثيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلُوا اولادِهِمْ شُرْكَاءَهُمْ» (قرآن، انعام: ۱۳۷)؛ یعنی: و این‌گونه بتانسان در نظر بسیاری از آنان، قتل فرزندانشان را آراسته جلوه دادند.

در این آیه، منظور از «شركاء»، بت‌ها هستند که اعراب به‌خاطر آن‌ها، گاه فرزندانشان را قربانی می‌کردند و یا نذر می‌کردند اگر فرزندی نصیبشان شود، او را برای بت قربانی کنند (مراغی، بی‌تا: ۴۳ / ۸)؛ بنابراین، بت‌ها با محبوبیتی که در دل‌های مشرکان داشتند، فرزندکشی را در نظر بسیاری از آنان، زینت دادند و تا آنجا در دل‌هایشان نفوذ کردند که اعراب برای تقرب به آن‌ها، فرزندان خود را برایشان قربانی می‌کردند؛ البته بعضی مفسران گفته‌اند که مراد از «شركاء»، شیطان‌هاست و برخی دیگر نیز مقصود از این واژه را خادمان بت‌کده دانسته‌اند و معتقدند آن‌ها دخترکشی و قربانی کردن فرزند برای آلهه را در نظرشان، خوب جلوه می‌دادند (زمخشری، ۱۴۱۵ق: ۲ / ۶۸).

چنان که پیشتر نیز گفتیم، در اینجا، منظور از «اولاد»، دختران به صورت خاص نیست؛ دختران و پسران، هر دو مورد نظرند.

قربانی کردن برای آلهه، یکی از سنت‌های رایج از زمان‌های قدیم بود؛ چنان که آیات عهد عتیق، بیانگر آن است که قربانی کردن نزد عبریان، رایج بوده است. در قرآن کریم نیز شواهدی از جمله ماجرای ذبح اسماعیل (ع)، برای این مسئله ذکر شده است.

وجود قصه‌هایی که از عرب جاهلی روایت شده، نشان‌دهنده وجود این نظام در میان آن‌هاست و از جمله این قصه‌ها می‌توان نذر عبدالمطلب را برای کشتن فرزندش، عبدالله ذکر کرد؛ بدین شرح که عبدالمطلب نذر کرد اگر تعداد فرزندان پسرش به ده تا برسد، یکی از آن‌ها را برای خدایش قربانی کند؛ پس از آنکه پسرانش به این تعداد رسیدند، به نذرش وفا کرد و به قید قرعه، یکی از آن‌ها را برای قربانی کردن نزد خداوند برگزید؛ قرعه به عبدالله افتاد؛ وقتی عبدالمطلب خواست او را ذبح کند، قریش او را از این کار منع کردند و با وساطت کاهنی، به جای عبدالله، صد شتر قربانی شد. پیامبر (ص) در حدیثی بدین شرح، به این مطلب اشاره کرده است: «انا ابن الذبیحین». در این حدیث، منظور حضرت از دو قربانی، پدرش عبدالله و جدش اسماعیل است (شکری آلوسی، بی تا: ۴۶ / ۳؛ مراغی، بی تا: ۴۳ / ۸).

ج) ملحق شدن دختران به ملائکه:

قرطبی یکی از انگیزه‌های اعراب از دخترکشی را ملحق کردن آن‌ها به ملائکه دانسته و نوشته است: چون برخی اعراب معتقد بودند ملائکه دختران خدا هستند، دخترانشان را می‌کشتند تا به ملائکه ملحق شوند (انصاری قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۱۹ / ۱۵۲). در برخی تفسیرها نیز قریش، سردمدار این عقیده دانسته شده است (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۴ / ۴۳۹).

د) داشتن غیرت شدید درباره دختران:

مورخان و مفسران، یکی از علت‌های رواج دخترکشی در میان اعراب را غیرت شدید آن‌ها درباره اسارت دختران در جنگ و ازدواج آن‌ها با غیرهمکفو خود دانسته‌اند (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق: ۱۰ / ۷۷؛ زمخشری، ۱۴۱۵ق: ۲ / ۸۸). اسارت دختران در جنگ، موجب شده بود که عرب‌ها دخترانشان را بزرگ‌ترین نقطه ضعف خود در مقابل دشمنان بدانند؛ زیرا دختران هنگام

جنگ، قدرت پیکار و هنگام غارت، توان حمله نداشتند و دشمن نیز از راه اسیر کردن آنها، عاری ابدی را برای قبیله آنها باقی می گذاشت؛ از این روی، اعراب در نابودی دخترانشان - که نیمی از افراد جامعه آنها را تشکیل می دادند - تلاش می کردند (انصاری قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۲۰ / ۲۳۲؛ نوری، بی تا: ۲۰).

برخی به اشتباه، گمان کرده اند اولین کسی که دخترانش را کشت، قیس بن عاصم بود؛ بدین شرح که رابطه بین این شخص و نعمان بن منذر، تیره شد و نعمان دستور داد به قبیله قیس هجوم برند و آنها را غارت کنند؛ در این نبرد، سپاه نعمان، دختران قیس را نیز همراه دیگر اسیران، به اسارت بردند؛ وقتی طبق معمول، قیس و سران قبیله برای دادن فدیة و بازپس گرفتن اسیران، نزد نعمان رفتند، نعمان به جمع زنان و دختران خطاب کرد: «هر زن یا دختری که مایل باشد با پدرش برود، آماده حرکت باشد و هرکس میل دارد با شوهرش برود، بماند تا شوهرش به دنبالش آید»؛ یکی از دختران شوهردار قیس پس از این تذکر، به انتظار شوهر خود نزد نعمان ماند و این عمل او آن قدر بر قیس گران آمد که با قساوت هرچه تمام تر تصمیم گرفت هر دختری را که متولد می شود، زنده به گور کند؛ بدین ترتیب، وی بیش از ده دختر را با فاصله های نزدیک به هم زنده به گور کرد (شکری آلوسی، بی تا: ۳ / ۴۳؛ اصفهانی، بی تا: ۱۴ / ۷۰).

دلیل دیگر اعراب برای کشتن دخترانشان، باکره نبودن آنها بود؛ بدین صورت که اگر باکره نبودن دختری برای اعراب آشکار می شد، برای رهایی از عار و ننگ این بلا و مصیبت، او را می کشتند (جوادی علی، ۱۴۱۳ق: ۴ / ۶۳۵). شایان ذکر است که حتی اگر دخترکشی به سبب زیاده روی در فضیلت عفت صورت گیرد، باز هم فطرت بشری آن را نمی پذیرد و به سبب زشتی این کار، از آن دوری می جوید.

ه) شوم دانستن دختران:

بعضی دختران که هنگام تولد، به بیماری هایی مانند زرقاء، شیما، برشا، کسحاء و... مبتلا بودند، نزد اعراب، شوم به شمار می آمدند و کشته می شدند (شکری آلوسی، بی تا: ۳ / ۴۳؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۱۵ / ۱۹ «وَأُد»). برخی نوزادان که هنگام تولد، نخست، پایشان بیرون می آمد و یا به طور کلی، به صورت غیر معمول متولد می شدند، به دست اعراب کشته می شدند؛ زیرا اعراب این نوع

تولد را نشان‌دهنده شربودن روح آن‌ها می‌دانستند و معتقد بودند اگر این نوزادان زنده بمانند، شوم خواهند بود و وجودشان به واردشدن مصیبت‌ها و بلاهایی به پدر و مادرهایشان خواهد انجامید (کیال، ۱۴۱۰ق: ۶۰). داستان سوده، دختر زهیر بن کلاب، از داستان‌های معروف در این زمینه است!

(و) فقر:

ازجمله عوامل مؤثر در دخترکشی، فقر شدیدی است که دوران جاهلیت، در حجاز حاکم بود. به طور کلی، انگیزه اقتصادی، مهم‌ترین عامل فرزندکشی به‌شمار می‌رود و در قرآن نیز از آن، سخن گفته شده است. برخی اعراب به‌علت فقر، بچه‌هایشان را می‌کشتند تا از طریق کم کردن تعداد بچه‌هایشان، بتوانند نفقه آن‌ها را تأمین کنند. در قرآن کریم آمده است: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (قرآن، انعام: ۱۵۱)؛ یعنی: فرزندانان را از [ترس] فقر نکشید! ما هم شما و هم ایشان را روزی می‌دهیم.

برخی اعراب از ترس فقیرشدن در آینده، بچه‌هایشان را می‌کشتند؛ زیرا اعراب در سرزمینی زندگی می‌کردند که احتمال روی‌دادن قحطی، زیاد بود و بدین سبب، برخی همین که نشانه‌های قحطی را می‌دیدند، قبل از هر کاری، برای حفظ آبرو و احترام خود، فرزندانان را می‌کشتند. در قرآن کریم، درباره این مسئله آمده است: «وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاهُمْ» (قرآن، اسراء: ۳۱)؛ یعنی: فرزندانان را از ترس فقر مکشید! ما هم شما را روزی می‌دهیم.

در برخی مناطق که سال‌ها قحطی و گرانی حاکم بود و توشه کافی وجود نداشت، مردم گاه برای تأمین نیازهایشان، به غارت دیگر افراد روی می‌آوردند و کشتن فرزندان نیز از نتایج شدت فقر در آن جامعه بود (آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵ق: ۸/ ۵۴؛ انصاری قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۲۰/ ۲۳۲). در این وضعیت، کشتن دختران، بیشتر رواج داشت؛ چون از آن‌ها کمتر به‌عنوان نیروی کار استفاده

۱. وی عمه و هب، پدر آمنه، مادر پیامبر (ص) بود و پدرش به‌سبب بیماری‌ای که او داشت، او را پیش شخصی به نام حجون فرستاد تا زنده‌به‌گورش کند؛ ولی به‌علت وساطت سوده برای نکشتن او، چنین کاری نکرد و در آینده، وی یکی از کاهنان مشهور شد (حلبی، ۱۳۸۲ق: ۱/ ۵۰؛ جواد علی، ۱۴۱۳ق: ۵/ ۸۹؛ شکری آلوسی، بی‌تا: ۳/ ۴۳).

می‌شد و به طور کلی، سرباری برای خانواده‌هایشان بودند؛ البته بعضی ثروتمندان نیز دخترانشان را می‌کشتند؛ چنان‌که مهلهل بن ربیع به همسرش امر کرد اگر بچه‌ای که به دنیا می‌آید، دختر باشد، او را بکشد (اصفهانی، بی‌تا: ۵۳/۱۱).

قرطبی معتقد است اعراب تنها به سبب فقر، دخترانشان را می‌کشتند و این مسئله، شامل جنس مذکر نمی‌شد (انصاری قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۷/۸۶). وی در جایی دیگر گفته است که اعراب از ترس اینکه فقر بر آن‌ها غلبه کند و مجبور شوند دخترانشان را به ازدواج غیرهمکفوشان دریاورند، آن‌ها را می‌کشتند (انصاری قرطبی، ۱۴۱۳ق: ۱۱/۱۸۶)؛ ولی همان‌گونه که گفتیم، نظر او درست نیست و در تمام موارد، صدق نمی‌کند؛ زیرا مسئله دخترکشی، عنوانی مستقل است که برخی آیات، از آن‌ها نهی کرده است.

در تاریخ جاهلیت، نمونه‌هایی از پسرکشی به علت فقر نیز دیده می‌شود؛ چنان‌که کبیره، دختر سفیان خزاعیه، در دوران جاهلیت، چهار پسرش را به سبب فقر کشت (طبرانی، بی‌تا: ۲۵/۱۶؛ ابن اثیر، ۱۹۷۰م: ۷/۲۵۰). برخی عشایر عرب و به‌ویژه ربیع، کنده، تمیم و قریش نیز فقط دخترانشان را می‌کشتند.

۲-۲. تحلیل تاریخی مسئله دخترکشی

در این بخش، به مباحث ذیل می‌پردازیم:

۲-۲-۱. تاریخچه دخترکشی

درباره اولین شخصی که دخترکشی کرد و این سنت را رواج داد، نظریاتی متفاوت ذکر شده و بیشتر بر این باورند که قیس بن عاصم، با کشتن بیش از ده دختر، این سنت را پایه‌گذاری کرد (زیدان، ۱۳۷۳ش: ۹۱۹). برخی دیگر نیز معتقدند اولین بار، امیری از قبیله ربیع دخترکشی کرد و سبب دخترکشی‌اش را داستانی شبیه داستان قیس ذکر کرده‌اند (شکری آلوسی، بی‌تا: ۳/۴۳). بعضی نیز به زمان‌های دورتر رفته و گفته‌اند اولین شخص، لقمان بن عاد بوده که برای انتقام گرفتن از همسرانش، آن‌ها را کشت؛ پس از کشتن آخرین زنش، وقتی از کوه پایین می‌آمد، دخترش

صُخْر را دید و او را هم به سبب زن بودنش کشت. در بسیاری از اشعار و داستان‌های عرب، از قتل این دختر، سخن گفته شده است؛ چنان که عروه بن اذینه می‌گوید:

اتجمع تهیاما بلیلی اذا نأت و هجرانها ظلماً كما ظلمت صُخْر (جاحظ، بی تا: ۱/۲۲)

با توجه به آنچه گفتیم، نمی‌توان قیس بن عاصم را نخستین پایه‌گذار این سنت دانست. درست است که کار او به‌عنوان زمام‌دار قومش، مورد تقلید بسیاری از مردم عادی - که دارای استقلال نظر و تفکر درباره‌ی درستی یا نادرستی قضایا نبودند - واقع شد؛ ولی از آنجا که وی اسلام را درک کرده و خود مسلمان شده بود، عاقلانه نیست که گفته شود دخترکشی، چند سال قبل از اسلام شروع شد؛ زیرا عمل یک شخص با چنین خشونت، نادر بود و نمی‌توانست منشأ عمل در اجتماع واقع شود؛ از طرفی نیز قدیمی‌ترین گزارش‌های مربوط به دخترکشی در مکه، به ماجرای سوده، دختر زهیر بن کلاب (عمه پدر آمنه مادر پیامبر) می‌رسد که قبل از ماجرای قیس واقع شده است.

در بخش انگیزه‌های فرزندکشی گفتیم که یکی از علت‌های فرزندکشی، اعم از دختر و پسر، تقدیم فرزند به آلهه بود و امر به ذبح اسماعیل، قدمت این انگیزه را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که این عمل به‌صورت عام و درباره‌ی دختر و پسر، به‌علت‌هایی از جمله مسائل دینی، از زمان‌های دور و حتی قبل از میلاد هم در میان اعراب، رایج بوده و بعدها به‌علت‌هایی متفاوت، مانند فقر، غیرت اعراب درباره‌ی کشتن همجنسان خود و نیز اسارت دخترانشان، دخترکشی در میان آن‌ها، بیشتر رواج یافت.

۲-۲-۲. محدوده مکانی دخترکشی

برخی معتقدند دخترکشی در همه‌ی قبیله‌های عرب، رایج بوده است؛ چنان‌که میدانی از هیشم بن عدی نقل کرده است که دخترکشی در همه‌ی قبیله‌های عرب، رواج داشت و پس از ظهور اسلام، در همه‌ی قبیله‌ها جز تمیم، کم شد (میدانی، ۱۴۲۲ق: ۱/۳۸۹؛ شگری آلوسی، بی تا: ۳/۴۲)؛ درمقابل، بیشتر مورخان معتقدند دخترکشی در همه‌ی قبیله‌ها، رایج نبوده و تنها در برخی قبیله‌ها بدین شرح، دیده شده است: تمیم، قیس، اسد، هذیل، بکر بن وائل (محمد بن یزید میرد، بی تا: ۱/۳۹۱)، ربیع و کنده (افغانی، ۱۳۸۹ق: ۲۲). این گروه، ریشه‌ی اصلی دخترکشی را در قبیله‌ی قریش ذکر کرده‌اند

(کیال، ۱۴۱۰ق: ۶۱). در بعضی قبیله‌ها نیز چنین سنتی دیده نمی‌شود؛ مانند: همه اهل یمن، اهل حضرالموت، عک، عجیب و ایاد بن نزار (بغدادی، ۱۳۶۱ق: ۱۷۹ تا ۱۸۱).
در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که این مسئله در بعضی قبیله‌ها اتفاق می‌افتاد؛ زیرا اگر فرض کنیم در همه قبیله‌های عرب، رواج داشت، باید بپذیریم که جزیره‌العرب، محل قتل عام فرزندان اعراب بوده است. از سوی دیگر، اگر کشتار دختران در میان تمام قبیله‌های عرب، رواج داشت، تعداد زنان عرب کم می‌شد. دلیل دیگر برای رد عمومی بودن این مسئله، منافات داشتن آن با بزرگداشت دختران از سوی بعضی اعراب است.

۳-۲-۲. دخترکشی، مرام عمومی یا خاص؟

مشهور است که عرب‌ها دختران خود را پست می‌دانستند و عار می‌شمردند؛ در حالی که این مسئله، در میان همه والدین شایع نبود و شاید به علت برخی اعمال آن‌ها مانند دخترکشی، در اذهان مردم رواج پیدا کرده است.

همان گونه که از بعضی شواهد تاریخی و شعری برمی‌آید، برخی پدران عرب، دخترانشان را دوست داشتند، با آن‌ها مهربان بودند و بیشتر به سبب ضعیف‌تر بودن دختران، به آن‌ها بیشتر از پسرانشان علاقه نشان می‌دادند. از جمله شعرهای بیانگر این مسئله می‌توان نمونه زیر را از اسحاق بن خلف ذکر کرد:

لولا امیمة لم اجزع من العدم	و لم أقاس الردی فی حندس الظلم
و زادنی رغباً فی العیش معرفتی	ذل الیتیمة یجفوها ذووالرحم
احاذر الفقر یوماً ان یلم بها	فیتهک الستر من لحم علی وضم
تهوی حیاتی و أهوی موتها شفقاً	و الموت اکرم نزال علی الحرم
اخشی فظاظة عم أو جفاء أخ	و کنت أبقى علیها من أذی الکلم

(افغانی، ۱۳۸۹ق: ۱۵)

روزی ام‌حکم بر پدرش، زبیر بن عبدالمطلب، وارد شد و پدرش از خوش حالی دیدار دخترش اشعاری درباره وی بدین شرح سرود:

یا حبذا ام‌الحکم
یا بعلها ماذا یشمّ
کأنها ریم أجمّ
ساهم فیها فسهم

(قالی بغدادی، بی تا: ۱۱۷/۲)

معن بن اوس دارای سه دختر بود، آنها را دوست داشت و وجودشان را بر پسرانش ترجیح می‌داد. او معتقد بود دختران، صالح‌تر و در مقایسه با پسران، به پدر و مادر، وفادارترند، هنگام بیماری پدر و مادر، از آنها پرستاری می‌کنند، اگر بیماری پدر و مادر، طول بکشد، پای‌داری می‌کنند و هنگام فوت والدین، برای آنها مرثیه‌سرای می‌کنند.

رأیت رجالا یکرهون بناتهم و فیهن لا تُکذّب نساء صالح
و فیهنّ و الأيام یعثرن بالفتنی عوائد لایملنّسه و نوائح

(راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق: ۱/۳۲۵)

یعنی: مردانی را دیدم که داشتن دختران را ناپسند می‌شمارند؛ حال آنکه زنان صالح هرگز مورد تکذیب واقع نمی‌شوند. آن‌گاه که روزگار برخلاف مراد جوان‌مرد سپری می‌شود، درین زنان، عیادت‌کنندگان هستند که او را ملول نمی‌کنند و نوحه‌گرانی هستند که به سوگواری می‌پردازند.

از جمله مصداق‌های علاقه اعراب به دخترانشان و احترام گذاشتن به آنها موارد ذیل را می‌توان ذکر کرد:

الف) مشورت با دختران:

مشورت، اصولی دارد و کسی که طرف مشورت قرار می‌گیرد، برای کمک فکری باید از درایت کافی برخوردار باشد. در دوران جاهلیت، برخی مردان، این درایت و قدرت فکری را در دختران خود می‌یافتند و در عرصه‌های مختلف زندگی و کارهایشان، با آنها مشورت می‌کردند. از جمله مصداق‌های مشورت اعراب با دختران، موارد ذیل درخور ذکرند:

- مشورت درباره ازدواج:

آورده‌اند که وقتی درید بن صمه از خنساء خواستگاری کرد، پدرش نظر او را درباره درید

جویا شد (قالی بغدادی، بی تا: ۲ / ۱۶۱).

زمانی که ابوسفیان و سهیل بن عمرو از هند، دختر عتبه بن ربیعہ خواستگاری کردند، وی انتخاب را به دخترش واگذار کرد و هند نیز ابوسفیان را برای همسری برگزید (اندلسی و ابن عبد ربه، بی تا: ۶ / ۹۰).

در ماجرای خواستگاری حارث بن عوف از دختر اوس بن حارثه، اوس خواستگاری حارث را به دخترش اطلاع داد و پس از ذکر اوصاف حارث، نظر او را درباره این ازدواج جویا شد (طیفور، بی تا: ۱۵۹).

- مشورت در کارهای اجرایی:

برخی دختران عرب، از هوش و ذکاوتی ویژه برخوردار بودند؛ به طوری که چنان اعتماد و نظر پدرانشان را به خود جلب کرده بودند که آن‌ها در مهم‌ترین کارها، با دخترانشان مشورت و از نظرهایشان استفاده می‌کردند؛ مثلاً لقیط بن زراره در کارهای خود، از نظرهای دخترش استفاده می‌کرد و در جنگ‌ها، او را با خود می‌برد تا در تدبیر امور و در لحظه‌های حساس جنگ، همراهش باشد و او را یاری دهد (ابن اثیر، ۱۴۰۸ق: ۲ / ۲۱۲).

عامر بن ظرب دختری به نام عمّره داشت که وقتی عامر در حکمی اشتباه می‌کرد، با کوبیدن عصا بر او، اشتباهش را تذکر می‌داد. متلمس درباره این مسئله می‌گوید:

لذی الحلم قبل الیوم ماتقرع العصا و ما علم الانسان الا لیعلما

(ابن منظور، ۱۴۰۸ق: ۱۱ / ۱۱۹)

برخی دختران نیز با درایت و ذکاوتی که در نظرهایشان نشان می‌دادند، عامل ایجاد صلح بودند؛ چنان که جمانه، دختر قیس بن زهیر، در نزاعی که بین پدر و جدّ مادری‌اش در گرفته بود، سبب صلح شد و از وقوع جنگ و خونریزی بین آن‌ها جلوگیری کرد (طیفور، بی تا: ۱۲۹)؛ هرچند به علت شدت اختلافی که بین آن‌ها ایجاد شده بود، بعد از مدتی، بین آن‌ها جنگ اتفاق افتاد (اصفهانی، بی تا: ۱۷ / ۱۸۹)

برخی اعراب در دوره جاهلیت نیز معتقد بودند زنان ناقص‌العقل هستند؛ از این روی، رای‌زنی با آن‌ها را کاری احمقانه می‌پنداشتند و هرگاه می‌خواستند ضعف و سستی نظری را بیان کنند، از

ضرب المثل «رأى النساء» (ثعالبی نیشابوری، ۱۳۷۶ش: ۲۴۰) استفاده می کردند.

ب) سفارش به خوش رفتاری با دختر:

از آنجا که برخی اعراب، دختران خود را دوست داشتند، وقتی خواستگاری برای دخترانشان می آمد، نخست، به داماد سفارش می کردند که فرزندشان را آزار ندهد و با او مهربان باشد؛ چنان که وقتی صعصعه بن معاویه، عمه را از پدرش، عامر بن ظرب، خواستگاری کرد، عامر به صعصعه گفت: «ای صعصعه! تو با آن چیزی که به من می دهی، جگرم را از من می گیری. به دخترم مهربانی کن که همسر صالح بعد از پدر بر دختر، همچون پدر می باشد» (جاحظ، ۱۹۸۷م: ۷۷/۲؛ اندلسی و ابن عبد ربه، بی تا: ۸۶/۶).

عثمان بن عتبه هم وقتی از دخترعمویش خواستگاری کرد، عمویش به او گفت:

آفرین بر پسری که کسی از او متولد نشده و نزدیک ترین شخص به من است و از محبوب ترین محبوبم خواستگاری می کند...! من او را به ازدواج تو درمی آورم و او چسبان تر است به دل من؛ پس او را اکرام کن! به دخترم رنج و مشقت نرسان که در این صورت، مقام تو نزد من، کوچک می شود (حوفی، بی تا: ۲۸۰).

ج) ناراحتی از اندوه دختران:

گاه اندوه و ناراحتی دختران اعراب، آن‌ها را آزار می داد؛ به طوری که آن‌ها حتی در آخرین لحظه های زندگی، نگران بودند که مبدا بعد از مرگشان، دخترانشان صورت خود را بخراشند، موهای خود را بکنند و اندوهی به خود راه دهند. لقیط بن زراره - که یک روز پس از زخمی شدنش در یوم شعب فوت کرد - در آخرین لحظه های زندگی خود، به دخترش گفت:

یالیت شعری عنک دُخْتَنُوسِ اذا اتاها الخبر المرموسِ

أَتَحْلُقُ الرَّأْسَ ام تَمِيسِ لا بل تمیس آنها عروس

(اصفهانی، بی تا: ۱۴۴/۱۱)

لید از اینکه دخترانش پس از مرگ او، صورت هایشان را بخراشند و نتوانند مرگ او را تحمل کنند، می ترسید، آن‌ها را به صبر و تحمل در مرگش سفارش می کرد و به آن‌ها نصیحت می کرد که به قضا و قدر خداوند، راضی باشند:

تمنی ابتتای أن یعیس ابوهما و هل أنا إلا من ربیعة أو مضر
 و فی ابنی نزار أسوة ان جزعتما و ان تسألهم تخبرنا منهم الخبر
 فان حان یوم أن یموت ابوکما فلاتخمشا وجهاً و لاتحلقا شعر
 و قولاً هو المرء الذی لا حلیفة اضاع و لایخان الصدیق و لا غدر
 الی الحول ثم اسم السلام علیکما و من یبیک حولاً کاملاً فقد اعتذر

(اصفهانى، بی تا: ۵ / ۴۷۹؛ العامری، بی تا: ۲۱۵)

یعنی:

دختران من آرزو می کنند که پدرشان همواره زنده بماند. آیا من غیر از ربیعه و مضر هستم؟
 اگر بی تابى و زارى کنید، فرزندان نزار را سرمشق خود قرار دهید. اگر از آنان خبر گیرید، شما
 را خبر خواهند داد.

اگر روزی فرارسد که پدرتان بمیرد، چهره خود را مخراشید و موی خویش را نکنید!
 بگویید او مردی بود که هم پیمان خویش را ضایع و بی یاور نگذاشت و نه به دوستی خیانت کرد
 و نیرنگ ورزید.

یک سال به سوگ نشینید و از آن رو، درود بر شما باد! هر کس یک سال تمام سوگوار باشد،
 معذور است.

جحدر بن ضبیعه در میدان جنگ و در حال نبرد با دشمن نیز به فکر دخترش بود و از مرگ
 خود و یتیمی دخترش می ترسید، دخترش را در شرف یتیم شدن می دید و می گفت:

قد یتیمت بنتی و آمت کنتی و شعنت بعد ادهان جمتی
 ردوا علی الخیل إن أمت إن لم أجازها فجزوا لمتی

(ولید بن بحتری، ۱۴۲۳ق: ۱ / ۱۹۵)

(د) امان دهی دختران به ستم دیدگان:

یکی از حقوق مردان و افراد صاحب نفوذ قبیله، پناه دادن افراد بود؛ بدین شرح که آنها
 می توانستند افراد ستم دیده را پناه دهند و آنها را از مرگ برهانند؛ سپس افراد ستم دیده،

درحمایت شخص پناه‌دهنده، به زندگی خود ادامه می‌دادند و کسی نیز اجازه نداشت به حقوقشان تجاوز کند؛ زیرا در صورت تجاوز، شخص پناه‌دهنده به حمایت از این افراد برمی‌خاست. در جامعه عرب، پناه‌دادن افراد و حمایت از آنها، بر قدرت پناه‌دهنده در میان قوم خود دلالت می‌کرد و برخی دختران عرب نیز به این مقام رسیده بودند که بتوانند افراد مظلوم را پناه دهند و از آنها حمایت کنند.

وقتی جماعه، دختر عوف شیانی، از عمرو بن عبدالملک در مقابل مروان بن زنباع حمایت کرد و ماجرای پناه‌دادن به عمرو را به اطلاع پدرش رساند، پدرش نیز اعلام کرد که از عمرو حمایت خواهد کرد. جماعه از جمله زنانی است که در وفاداری، بین عرب، ضرب‌المثل بود (ابن‌قیم جوزیه، بی تا: ۱۳۳).

فکیه، دختر قتاده، سلیک بن سلکه را در برابر هجوم بعضی افراد قومش برای کشتن وی پناه داد؛ بدین صورت که وقتی سلیک را در حال فرار دید، به حمایت از او برخاست، خمارش را از سر درآورد، با فریادزدن، برادرانش را به کمک طلبید و سلیک را از کشته‌شدن نجات داد؛ به طوری که سلیک در ستایش او اشعاری سرود (بغدادی، ۱۳۶۱ق: ۴۳۳).

لعمر أییک و الأنباء تنمی لنعم الجار أخت بنی عوارا

من الخفرا لم تفضح إباها و لم ترفع لإخوتها شنارا

و ماعجزت فکیه یوم قامت بنصل السیف و انتزعوا الخمارا (جاحظ، ۱۹۹۶م: ۵۵)

ه) کنیه پدران به نام دختران:

در میان اعراب، گاه کنیه‌های پدران، براساس نام‌های دخترانشان انتخاب می‌شد و ذکر کنیه براساس نام دختر، بیانگر احترام و بزرگی دختر در قبیله بود. راشد بن شهاب یشکری درباره قیس بن مسعود شیانی گفته است:

فمهلا اباالخنساء لاتشتمنی فتفرع بعد الیوم سنک بالندم

(ضبی کوفی، ۱۹۹۸م: ۱۷۴)

نمونه‌های این موارد در میان اعراب، زیاد دیده می‌شود؛ مانند حدیفه (یا سهیل) بن مغیره با کنیه

ابأمیة (عسقلانی، ۱۴۱۲ق: ۸ / ۲۰۳)؛ ربیعه بن رفیع با کنیة ابی سلمی (اصفہانی، بی تا: ۱۰ / ۳۲)؛ پدر حنظلہ طایی با کنیة ابی عفرا (اصفہانی، بی تا: ۲۲ / ۸۹)؛ مالک بن عمرو بن ثابت با کنیة ابوحنہ (هاشمی، ۱۴۱۰ق: ۳ / ۴۵)؛ حاتم طایی با کنیة ابی سفانہ (ابن اثیر، ۱۹۷۰م: ۵ / ۴۷۵)؛ جابر بن اسامہ جهنی با کنیة ابی سعاد (ابن اثیر، ۱۹۷۰م: ۲۰۸).

۴-۲-۲. مبارزه با دخترکشی

بعضی خردمندان عرب، از رواج دخترکشی در جامعه، راضی نبودند و با این مسئله مبارزه می کردند. صعصعه بن ناجیه مجاشعی، جدّ فرزدق، از جمله افرادی بود که برای ریشه کن کردن این مسئله، اموال زیادی خرج کرد. فرزدق، خود در بسیاری از شعرهایش، به این کار او افتخار کرده است (اصفہانی، بی تا: ۱ / ۲۷۸؛ فرزدق، ۱۴۱۶ق: ۲۷۸).

صعصعه روزی خدمت پیامبر (ص) رسید و ماجرای خریدن دختران را به این صورت بیان کرد: روزی من دو شتر آبستن را گم کرده بودم؛ بر شتری سوار شده و به جستجوی آن‌ها پرداختم؛ از دور، خیمه‌ای دیده بدان سو رفته و از مردی که در کنار خیمه نشسته بود، از شترانم جویا شدم؛ از من پرسید: «داغ و نشان‌شان چیست؟»؛ گفتم: «نشان میثم بنی دارم»؛ گفت: «در این نزدیکی‌ها، دو شتر را پیدا کرده‌ام و اینک، نزد من است»؛ در همین احوال، پیرزنی که معلوم شد مادر همان مرد می‌باشد، از عقب خیمه، با حالتی گرفته درآمد؛ آن مرد خطاب به او پرسید: «چه زایید؟» و بلافاصله گفت: «اگر پسر باشد که با ما شریک مال و زندگی، و وارث ما خواهد بود و اگر دختر باشد که به خاکش می‌سپریم»؛ مادر پاسخ داد: «دختر است»؛ آن مرد با خشم توأم با اندوه، اظهار داشت: «پس معطل نشوید! آسوده‌اش سازید و به خاکش سپرید!».

صعصعه گفت:

بی اختیار، به او گفتم: «آیا این دختر نوزاد را می‌فروشی؟»؛ پاسخ داد: «هرگز شنیدی عرب، بچه فروش باشد؟»؛ گفتم: «فروش! در مقابل احسان و بخششی، به من ببخش!»؛ گفت: «حاضرم با آن شترها مبادله کنم»؛ راضی شدم؛ شترها را داده و دختر را گرفته و به دایه‌ای سپردم. این واقعه، موجب شهرت من شد و از آن پس، این روش را ترک نکردم.

تعداد دختران نجات یافته به دست صعصعه هنگام ظهور اسلام، با اختلاف نظر، ۴۰۰، ۳۶۰، ۳۰۰

و ۲۸۰ نفر گفته شده است (بغدادی، ۱۳۶۱ق: ۱۴۱)؛ البته احتمال دارد در تعداد حقیقی دختران، مبالغه شده باشد؛ زیرا لازمه افتخار به چیزی، این است که تعدادش را زیاد بگویند. شاید هم این تعداد، درست باشد؛ زیرا زمانی که افراد زیادی دچار فقر شدید بودند، خواستار کشتن بچه‌هایشان می‌شدند تا بدین صورت، از بخشش صعصعه، بی‌نصیب نمانند (حوفی، بی‌تا: ۳۰۲).

زید بن عمرو بن نفیل قرشی، ناجی دیگری بود که با بذل ثروتش، دختران را از مرگ نجات می‌داد. آورده‌اند زمانی وی مردی را دید که قصد کشتن دخترش را دارد؛ به او گفت: «او را نکش! من مخارج او را به‌عهده می‌گیرم»؛ بدین ترتیب، آن دختر را از پدرش گرفت و مخارجش را تأمین کرد تا اینکه دختر بزرگ شد؛ سپس به پدرش گفت: «اگر می‌خواهی، آن را به خودت بدهم و تو را در مؤونت و مخارج دختری، یاری کنم». این داستان به‌روشنی، بیانگر آن است که فقر شدید، پدران را برای رهایی از مخارج دخترانشان، به کشتن آن‌ها وامی‌داشت. تعداد دختران نجات‌یافته به‌دست زید بن عمرو را ۹۶ نفر ذکر کرده‌اند (شکری آلوسی، بی‌تا: ۴۵/۳).

چنان‌که پیشتر گفتیم، فرزندکشی در دوران جاهلیت، مخصوص برخی قبیله‌ها بود و بیشتر در میان قشرهای فقیر جامعه، رواج داشت. حال، سؤال این است: باینکه دخترکشی و فرزندکشی، در مناطقی خاص و به‌صورت محدود روی می‌داد، چرا خداوند متعال در قرآن کریم، بارها و با لحنی تند، این مسئله را محکوم کرده است.

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که نفس انسانی، از ارزشی والا برخوردار است و بنابراین، کشتن و یا زنده‌کردن فردی نیز که خلیفه خدا بر روی زمین است، اهمیت بسیار دارد؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا، فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (قرآن، مائده: ۳۲)؛ یعنی: هر که نفسی را بدون حق قصاص و یا بی‌آنکه فساد و فتنه‌ای در روی زمین کند، به‌قتل رساند، مثل آن باشد که همه مردم را کشته و هر که نفسی را حیات بخشد، مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده.

در این آیه شریفه، خداوند متعال کشتن شخص را، بدون اینکه فساد بر روی زمین، از او سر زده باشد و یا مرتکب قتلی شده باشد، معادل با کشتن همه مردم دانسته و بدین صورت، بزرگی گناه قتل نفس و آثار آن را بیان کرده است؛ زیرا قتل یک نفر، در واقع، بی‌اعتنایی به مقام انسانیت

است. براساس آنچه گفتیم، کشته‌شدن کودکان مظلوم به‌دست اعراب، از بزرگ‌ترین مصداق‌های قتل نفس است؛ زیرا این کودکان، تحت کفالت و ولایت این افراد بودند و جز از طرف خانواده خود، از جایی دیگر حمایت نمی‌شدند. تنها امید این کودکان، پدر و مادرشان بود و وقتی همین پدر و مادر، دست به خون آن‌ها بیالایند، روشن است که این کار آن‌ها، از زشت‌ترین مصداق‌های سنگ‌دلی به‌شمار می‌رود. لازمه از بین بردن این عمل زشت و در عین حال، نادر، مبارزه قاطعانه و نهی مکرر از این کار است.

۳. نتیجه‌گیری

به طور کلی و براساس آنچه گفتیم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

الف) ریشه اصلی قتل فرزندان از سوی اعراب را باید در بقایای شعایر دینی قدیمی جست؛ بدین شرح که آن‌ها به‌علت‌ها و انگیزه‌هایی گوناگون، انسان‌ها را برای خدایانشان قربانی می‌کردند؛ سپس با گذشت زمان، به‌دلایلی متفاوت مانند شدت فقر، ننگ‌دانستن اسارت دختران در جنگ‌ها، و غرور مردان درباره کشتن همجنسان خود، کشتن دختران در میان اعراب افزایش یافت.

ب) قتل فرزندان در منطقه‌هایی خاص و به‌صورت نادر اتفاق می‌افتاد؛ ولی چون نفس انسانی از ارزش و اهمیتی والا برخوردار است، خداوند متعال با این مسئله - که از زشت‌ترین مصداق‌های قتل نفس به‌شمار می‌رود - مخالفت کرده است.

ج) بیشتر مصداق‌هایی که درباره عشق پدران به دخترانشان، مشورت و استفاده از نظرهای آن‌ها و... بیان شد، به اشراف جامعه عرب، متعلق است؛ مثلاً معن بن اوس، عتبه بن ربیع، عامر بن ظرب و لقیط بن زراره - که نمونه رفتار نیک آن‌ها با دخترانشان بیان شد - از طبقه اشراف و بزرگان جامعه بودند و مسئله کشتن دختران نیز بیشتر در خانواده‌های فقیر دیده می‌شد.

منابع

- قرآن کریم.

- آلوسی بغدادی، محمود (۱۴۰۵ق). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*. چاپ چهارم. بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن اثیر، علی بن محمد شیبانی (۱۴۰۸ق). *الکامل فی التاریخ*. تحقیق مکتب التراث. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- (۱۹۷۰م). *اسد الغابه فی معرفه الصحابه*. تحقیق محمد ابراهیم بنا، محمد احمد عاشور و محمود عبدالوهاب فاند. قاهره: دار الشعب.
- ابن قیم جوزیه، محمد بن بکر زرعی دمشقی (بی تا). *اخبار النساء*. بی جا: مکتبه التحریر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (۱۴۱۹ق). *تفسیر القرآن العظیم*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۸ق). *لسان العرب*. تحقیق علی شیری. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا). *الانحانی*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- افغانی، سعید (۱۳۸۹ق). *الاسلام و المراه*. چاپ سوم. بیروت: دار الفکر.
- اندلسی، احمد بن محمد و ابن عبد ربه (بی تا). *العقد الفرید*. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دار الکتب العربی.
- انصاری قرطبی، محمد بن احمد (۱۴۱۳ق). *الجامع لاحکام القرآن*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- بغدادی، محمد بن حبيب (۱۳۶۱ق). *المحبر*. تحقیق ایلزه لیختن شتیر. حیدرآباد دکن: دایره المعارف العثمانیه.
- ثعالبی نیشابوری، ابو منصور (۱۳۷۶ش). *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*. ترجمه رضا انزابی نژاد. چاپ اول. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۸۷م). *الرسائل الکلامیه کشاف آثار الجاحظ (البیان و التبیین)*. تحقیق علی بوملخ. بیروت: دار مکتبه الهلال.
- (۱۹۹۶م). *المحاسن و الاضداد*. تحقیق علی بوملخ. بیروت: دار مکتبه الهلال.
- (بی تا). *الحيوان*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- جواد علی (۱۴۱۳ق). *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*. چاپ دوم. بغداد: جامعه بغداد.
- حلبی، علی بن برهان‌الدین (۱۳۸۲ق). *انسان العیون فی سیره الامین و الامون (السیره الحلبیه)*. مصر: مکتبه التجاریه الکبری.
- حوفی، احمد محمد (بی تا). *المرآه فی الشعر الجاهلی*. قاهره: دارالعلوم.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ق). *محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلاغ*. چاپ اول. قم: مکتبه الحیدریه.
- زرعی دمشقی، محمد بن بکر و ابن قیم جوزیه (بی تا). *اخبار النساء*. بی جا: مکتبه التحریر.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر بن محمد (۱۴۱۵ق). *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی جوه التاویل*. تحقیق: محمد عبدالسلام شاهین. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- زیدان، جرجی (۱۳۷۳ش). *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهر کلام. چاپ هشتم. تهران: امیر کبیر.
- شکری آلوسی، محمود (بی تا). *بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب*. تحقیق محمد بهجه الاثری. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵ش). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*. چاپ دوم. قم: فرهنگ اسلامی.
- ضبی کوفی، محمد بن علی (۱۹۹۸م). *المفضلیات*. تحقیق قصی حسین. چاپ اول. بیروت: دار مکتبه الهلال.
- طایبی، ابوتمام حبیب بن اوس (بی تا). *دیوان الحماسه و هو ما اختاره ابوتمام حبیب بن اوس الطایبی من اشعار العرب*. شرح علامه تبریزی. بیروت: دارالقلم.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۰ش). *تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. چاپ چهارم. بی جا: مرکز نشر فرهنگ رجاء.
- طبرانی، سلیمان بن احمد (بی تا). *المعجم الکبیر*. تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی. قاهره: مکتبه ابن تیمیه.
- طیفور، احمد بن ابی طاهر (بی تا). *بلاغات النساء*. قم: الشریف الرضی.
- العامری، لیبید بن ربیع (بی تا). *دیوان لیبید بن ربیع العامری*. بیروت: دار صادر.
- عروسی حویزی، علی بن جمعه (۱۴۱۵ق). *تفسیر نورالثقلین*. تحقیق هاشم رسولی محلاتی. چاپ چهارم. قم: اسماعیلیان.
- عسقلانی، ابن حجر (۱۴۱۲ق). *الاصابه فی تمییز الصحابه*. تحقیق علی محمد بجای. چاپ اول. بیروت: دارالجبل.

- فرزدق (۱۴۱۶ق). *دیوان الفرزدق*. شرح علی خریس. چاپ اول. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فضل بن حسن بن طبرسی (۱۳۶۰ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ترجمه مترجمان. چاپ اول. تهران: فراهانی.
- قالی بغدادی، اسماعیل بن قاسم (بی تا). *الامالی*. بی جا: دارالفکر.
- کوفی، محمد بن علی ضبی (۱۹۹۸م). *المفضلیات*. تحقیق قصی حسین. چاپ اول. بیروت: دار مکتبه الهلال.
- کیال، باسمه (۱۴۱۰ق). *تطور المرآه عبر التاريخ*. بیروت: مؤسسه عزالدین.
- محمد بن یزید مبرد (بی تا). *الکامل فی اللغة و الادب*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره: دار الفکر العربی.
- مراغی، احمد بن مصطفی (بی تا). *تفسیر المراغی*. بیروت.
- میدانی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق). *مجمع الامثال*. تحقیق جان عبدالله توما. چاپ اول. بیروت: دار صادر.
- نوری، یحیی (بی تا). *اسلام و عقاید و آرای بشری یا جاهلیت و اسلام*. تهران: کتابخانه شمس.
- وافی، علی عبدالواحد (بی تا). *الاسره و المجتمع*. چاپ هشتم. مصر: دار نهضه.
- ولید بن بحتری (۱۴۲۳ق). *الحماسه*. شرح تبریزی. چاپ اول. بیروت: دار صادر.
- هاشمی، محمد بن سعد بن منیع (۱۴۱۰ق). *الطبقات الکبری*. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.